

08  
81

Ч. Айтматов атындагы тил жана адабият институту  
Кол жазмалар фондусу  
Инв. № 480  
Кыргыз Республикасынын Улуттук илимдер академиясынын  
Учурдугардык жана экономикалык илимдер институту

08-81

جبال جلوه زار نیستی هم عالمی دارد  
دل ز کمظرفی طاققت نسبت احرام آزادی

ز نقش ماسر بر باد کشتن کاه کاه آنجا  
بسنگ آید مگر اینجام کرد و غدر خواه آنجا

در مینگی هم با فون دل بهید عابدل  
در انوا دیکه منزل نیز میافتد به راه آنجا

کز بارین جشت بهد کرد جنون بهامانما  
فیضها میجو سد از خاک غباری بخودی  
در تماشا نیت بزنگ شمع هر جامه میم  
محو کردیدن علاج اضطراب دل نکرد  
از شهوات اشظار ان بساط حیرتیم  
دو جامی ز پنجم چون کل نصیبانند  
سخت شستند تا در نخیل چراغ اشظار  
مضطرب ساز نظم پرده در خوبی کسیت  
ماستی مو بهوم غیر از ناله آهنگی ندانست

تا سحر کشتن کور میان میدر و غرمان ما  
صبح میبریزد کل خورشید در و امان ما  
دیدم با یک قدم پیش است از مفرکان ما  
از تحیر سر بر سر کج بود شد طوفان ما  
ز خما و اماند چشم است در میدان ما  
زنگ کردانده چشم میشود در و ان ما  
دیدم یعقوب نایب است در کنگران ما  
شعله میشود جهان از ناله غریبان ما  
رفتن ما کرد و پیدا کرد از و امان ما

انگست بر هم ز نیم اسکی بخون غلطید است  
بهمال سجادت بیدل جنبش فرکان ما

ز چشم بنگه بودم خراب باد غارتها  
سواد نامه ام کم نیت در وضع صفای دل

بجیرا نثره برداشتم کردم عمارتها  
غبار معنی الفت نباشد از عمارتها

بزوق کعبه کند از طواف کعبه مجنون  
بجوم ذراع شوق کرد ایجا در شکران  
سنگت برک کل هم از تبسم عالمی دارد  
بچاک خود میساحل امین در کردار

ز دل هر جا سوید بچوشند در دوزخ آید  
بوق زیزت هر جا جمع میگردد صحرایها  
غم آور دایردی ناز تو از بار اشارتها  
مسو چون زاهدان طوفانی آب طهارتها

از کسبت بیدل نا توان در جنت آید  
چه لازم در دل فرخ نشستن از شزارتها

زهی نظاره را از جلوه حسن تو زیورها  
سر سودائی را غنم ستارگی باشد  
زبان خانه من زخمه که ساز شد یارب  
حوادث عین آسایش بود آذاده مشرب  
اگر طالع بکام تمستین امین از مکرش  
کس عقده دل نکند از خود بود شکل

سک برک کل از عکس تو در آینه جوهرها  
که همچون خنجر از بوسیت بطوفان سرودها  
که خطیر و از دار و چون حد از نار مسطرها  
که موج سحر دار در شکست خویش کوهرها  
زگروش هر در زبیر نکین دارند اخترها  
که کشتا بد بجز سوزن کرده انار کوهرها

مجو بیدل علاج سر سوست از گریه حیرت  
بموج باده نتوان شست بر کز خط ساعها

غیر وحدت بر بنیاد همت عرفان ما  
شوق بد دست بایی نیست بایر طلب  
معنی اظهار صبح از وحشت انشا کرده اند

دامن خویش است چون سحر اکل الامانا  
چون ستم سی قدم میبالد از مفرکان ما  
نامه آیم بیایی بهمان عنوان ما

زین دستان مصحح زلف بسپار خندانم  
 یار در آغوش نام او نمیداریم صحبت  
 در طبع نگاه امکان شوخی نظاره ایم  
 معنم در امی شر جولانکه آغوش سنک  
 جلوه در کارت با ما خود قناعت کردیم  
 مدعا در دل بکنده شسته میوز نفس

مخاشی مشک که کرده مقطع دیوان ما  
 سادگی حتم است چون آینه در بستان ما  
 از عبارتی میستوان بهت بر جوان ما  
 تنگی فرصت بغل اگر در میدان ما  
 بکه بر بریتو باشد چشم ما حیران ما  
 اینقدر در خموشی پیش نهان ما

بیدل از حیرت زبان در دل فهمید  
 آینه میشود سبب ناله عریان ما

بهر ما و کتی کمتر رخ مید اینجا  
 مقیم نارسایی باش پیش خاک کردیدن  
 محیط از جنبش هر قطره صد طوفان چون  
 که از نیتستی از شظی ارم بر نمیدارد  
 ز ساز الفت آهنگ علم در برده گوشتم  
 درین محبت مرا آینه اشک تیمانم  
 کجا خا مسوز آتش حسرت دلی دارم  
 نیاز سر کشان حسن ثوب فکر دارم  
 پیشها نفس از برده تحقیق میگوید

که خونها بخور و شیر میگرد و سفید اینجا  
 که سعی بر دو عالم چون غرق خواهد حکید اینجا  
 سنگت رنگ امکان بود که یکد لطف اینجا  
 ز خاکستر شدن گل میکند چشم سفید اینجا  
 نوایا میسیر کند چو در می توان شنید اینجا  
 که در بیدست با همیامر باید و در اینجا  
 که هر جا بی نوالی سوختش موش سر سید اینجا  
 کینکا تا غفل شد اگر بر وجه مید اینجا  
 که از خود اثر داری بخوابی آرمید اینجا